

بسمه تعالی

جزوه زن در توسعه

بخش دوم

مدرس: لادن امرالمهی

دانشکده فنی زینب کبری

## مقدمه

در این مقدمه موضوع و مسأله اصلی پژوهش، اهداف پژوهش، فرایند، تاریخ، تحول موضوع پژوهش و ضرورت و اهمیت نظری - عملی یا علمی - اجتماعی پژوهش درباره زنان و فعالیت‌های مدنی آنان در ایران تشریح می‌شود.

### ۱- موضوع و مسأله اصلی مورد توجه

مشارکت مدنی زنان در ایران موضوع اصلی مورد توجه در این پژوهش است. منظور از مشارکت مدنی همکاری زنان ایرانی با نهادهای مدنی غیروابسته به دولت (NGOs) و یا عضویت آنان در این گونه نهادهاست. امروز در ساختار هر یک از جوامع نوین با سه بخش رسمی نظیر دولت، غیررسمی مثل قومیت و مستقل همانند اتحادیه‌های صنفی، شوراهای اجتماعی، احزاب مستقل و انجمن‌های فرهنگی اعم از دینی، هنری و علمی سروکار داریم که غیر وابسته بودن به دولت، خوداتکایی، خودبستگی، دموکراتیک بودن، غیربوروکراتیک بودن، بازبودن به روی تجربه و نوآوری، انعطاف پذیری، کارآمدی و مؤثر بودن در جلب مشارکت مردمی از اهم ویژگی‌های آنهاست. در جامعه در حال گذار امروزی ایران با دو مسأله اساسی یعنی نظم و توسعه روبرو هستیم که مقابله صحیح و خردمندانه با آنها موقوف به مشارکت مدنی مردم در همه ابعاد نظام اجتماعی است. نهادهای مدنی اصیل‌ترین عاملان تولید اخلاق مدنی لازم برای نظم اجتماعی و بنیادی‌ترین محمل‌های مشارکت حقیقی مردم در جهت تحقق اهداف توسعه‌اند. بنابراین بدون تعامل ارگانیک بین مردم اعم از زنان و مردان و نهادهای مدنی، تنظیم و تنسيق جامعه و توسعه پایدار آن عملی نخواهد شد. در چنین فضایی از تفکر این پرسش آغازین قابل طرح است که کم و کیف فعالیت مدنی زنان در ایران چگونه است؟ و چرا؟

مشارکت مدنی زنان نوعی کردار یا کنش عقلانی است که از یک سو معلول مجموعه بهم پیوسته ای از شرایط و عوامل جمعی و فردی در سطوح کلان، میانی و خرد است، و از جانب دیگر خود پدید آورنده و حیات بخش نهادهای مدنی و عامل اصلی توسعه کشور است. بنابراین شناخت علمی کم و کیف فعالیت مدنی زنان می‌تواند ضمن آشکار ساختن موقعیت زنان در جامعه، نقش آنان را در فرایند توسعه کشور و مسیر آنان را در مقابله صحیح و خردمندانه با تبعیض‌ها و نابرابری‌های جنسیتی مشخص نماید.

## ۲- اهداف اصلی مورد توجه:

- ۱-۲- توصیف کم و کیف فعالیت مدنی سازمان یافته زنان (مشارکت مدنی اعم از همکاری و عضویت زنان در نهادهای مدنی).
- ۲-۲- تحلیل واریانس و تبیین مشارکت یا عدم مشارکت زنان در نهادهای مدنی با عوامل خرد و کلان و تعیین سهم هر یک از متغیرهای مستقل عمده در تبیین و پیش‌بینی تغییرات متغیر وابسته (مشارکت مدنی زنان)
- ۳-۲- ارائه راهبردهای مبتنی بر یافته‌های پژوهشی بمنظور تنظیم و تدوین سیاست‌ها و راهکارهای عملی و اجرایی لازم در جهت مقابله صحیح با موانع و تقویت عوامل مؤثر بر ارتقاء کم و کیف فعالیت‌های مدنی زنان و توانمند ساختن هر چه بیشتر آنان در راستای تحقق اهداف توسعه کشور.

## ۳- فرایند تحول تاریخی - مشارکت مدنی زنان

✕ تاریخ مشارکت اجتماعی زنان و مردان مقارن با تاریخ پیدایش انسان است. در تاریخ زندگی انسان انواعی از نابرابری‌های اجتماعی می‌توان یافت که تبعیض و نابرابری جنسیتی تنها یکی از آنهاست. زن به هر طبقه و قشری که متعلق بوده است در مقایسه با مردان موقعیتی پائین‌تر داشته است. این نابرابری که خصلتی تاریخی، ساختاری، فکری، فرهنگی، متغیر و نسبی داشته نقش او را در فرایند تحولات تاریخی چنان کم‌رنگ ساخته است که ابوالفضل بیهقی بزرگترین مورخ ایران، مرد را بزرگترین عنصر سازنده تاریخ ایران معرفی کرده است (براهنی، ۱۳۵۰: ۱۴).

این واقعیت در طول تاریخ و در بین جوامع تا زمانی تداوم داشته است که حاکمیت بخش‌های رسمی و غیر رسمی جامعه یعنی سیاست و قومیت تحت الشعاع پیدایش و گسترش نهادهای مدنی نوین قرار گرفته‌اند. زنان از طریق نهادهای مدنی توانسته‌اند خود را از تار و پود نهادهای رسمی و غیررسمی جامعه رها سازند و با قرار گرفتن در حوزه عمومی یا گستره همگانی، آزادانه، خردمندانه و بدور از سلطه در فرایند توسعه جامعه به طور فعال و مؤثر مشارکت جویند و در جهت رفع نابرابری‌های جنسیتی و تحقق حقوق مدنی خود گام بردارند.

نهادهای مدنی نوین متعاقب رنسانس، انقلاب صنعتی و تحولات اجتماعی و در دوره گذر از جوامع سنتی به نوین پدید آمده و با سرعت گسترش یافته‌اند (اروین، ۱۹۹۵: ۱۳۶). امروز در جهان صدها هزار نهاد مستقل با بیش از یک میلیارد عضو وجود دارد که برخی از آنها مثل

صلح سبز<sup>۱</sup> یا دوست‌داران زمین<sup>۲</sup> جزو قوی‌ترین نهادهای مستقل بین‌المللیه شمار می‌روند که دولت‌های محلی و شرکت‌های فراملیتی را تحت تأثیر قرار داده و در مسئولیت پذیر کردن آنها مؤثر واقع شده‌اند (فایبک، ۱۹۹۹: ۵۸).

شرایط و مسایل امروزی جهان زمینه مساعدی را برای شکل‌گیری، تعریض و تحکیم نهادهای مستقل فراهم آورده است. در جوامع در حال گذار هم که اغلب بامسأله آنومی یا نابسامانی، ضعف نهادهای مدنی و خلاء بین‌بخش‌های رسمی و غیررسمی روبرو هستند، مردم و مسئولان به ضرورت و اهمیت تشکیل و توسعه نهادهای مدنی آگاه شده‌اند. ولی با توجه به اینکه رشد نهادهای مدنی به تعدیل و کوچکتر شدن دولتها منجر می‌شود، لذا در کشورهای دارای رژیم سیاسی متفاوت با الگوهای متفاوتی از تعامل بین دولت و نهادهای مدنی سرو کار داریم که می‌توان آن را در قالب جدول زیر به نمایش گذاشت (کاستون، ۱۹۹۸: ۳۶۱).



در جوامع سرمایه‌داری صنعتی توسعه یافته با توجه به اصل پذیرش تکثر نهادی، نهادهای مدنی از قدمت، جایگاه و نقش نهادینه‌ای برخوردارند، این نهادها خلاء بین بخش‌های رسمی و غیررسمی را پر کرده‌اند و در تنظیم و تعدیل تعامل بین دولت و ملت نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کنند. بخش‌های رسمی، غیررسمی و مستقل مکمل یکدیگراند و از انسجامی ارگانیک برخوردارند. در جوامع سوسیالیستی تکثر نهادی مورد پذیرش نیست و نهادهای مستقل از دولت به رسمیت شناخته نمی‌شوند. دولت خود را جایگزین نهادهای مستقل می‌داند. بنابراین روابط دولت و مردم مستقیم و بلاواسطه است و مردم تابع دولت‌اند. در جوامع توسعه نیافته یا پیرامونی هم که اغلب با مسأله آنومی و خلاء بین بخش‌های رسمی و غیررسمی روبرو هستند، دولت‌ها نه خود در ساماندهی امر توسعه موفق بوده‌اند و نه به مردم فرصت داده‌اند تا در قالب نهادهای مستقل در تعیین سرنوشت خویش مشارکتی فعال داشته باشند. اصل تکثر نهادی به صورتی حقیقی مورد پذیرش نیست و نهادهای مستقل به صورتی جدی به بازی گرفته نمی‌شوند. دولت‌ها سعی دارند به جای تقسیم کار تخصصی و نهادمندسازی الگوهای ارتباطی تکمیلی، نهادها را به خود وابسته کنند. این امر ضمن این که مشروعیت مردمی نهادهای مستقل را زیر سؤال می‌برد، آنها را از جلب مشارکت مردمی باز می‌دارد و دولت‌ها هم خود نمی‌توانند مستقل از مردم و نهادهای مستقل آنان به اهداف توسعه دست یابند. علیرغم این امر در اغلب جوامع امروزی جهان وابستگی مردم به نهادهای رسمی و غیررسمی کاهش یافته است.

مردم برای جلوگیری از نفوذ و سیطره بخش‌های رسمی و غیررسمی بر حوزه عمومی یا گستره همگانی<sup>۱</sup> به تشکیل انواع نهادهای مستقل زیست محیطی، اقتصادی - سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و فعالیت و عضویت در آنها روی آورده‌اند. این امر باعث شده است که روز به روز بر تعداد این نهادها و اعضای آنها افزوده شود. این وضعیت بیانگر آن است که در آینده نهادهای مستقل در قالب جامعه مدنی در حیات اجتماعی ملت‌ها جایگاه و نقش تعیین‌کننده‌ای پیدا خواهند کرد و الگوی ارتباطی بین دولت و نهادهای مدنی از وضعیت سرکوب، همچشمی و رقابت به وضعیت همیاری و همکاری متقابل تحول خواهد یافت. این امر شناخت مسائل، موانع و راهبردهای توسعه نهادهای مدنی و ارتقاء فعالیت مدنی افراد جامعه را بیش از پیش ضروری و پراهمیت ساخته است.

## ۴- ضرورت و اهمیت تحقیق درباره زنان و نهادهای مدنی

تحقیق درباره وضعیت مشارکت مدنی زنان ایرانی از ضرورت و اهمیت علمی و اجتماعی خاصی برخوردار است. این تحقیق در بعد نظری یا علمی می‌تواند با تولید ایده‌ها و داده‌های نوین بر غنای دانش علمی موجود در این زمینه بیفزاید، به پرسش‌های علمی مطرح شده پاسخ گوید و با جمع‌بندی یافته‌های نظری عرصه را برای نظریه‌پردازی و ایجاد وفاق فکری بین نخبگان بر سر مسائل، موانع و راهبردهای مشارکت مدنی زنان فراهم سازد. در بعد عملی و اجتماعی هم پیشنهادهای ارائه شده مبتنی بر یافته‌های پژوهشی می‌تواند خود زنان و دست اندرکاران امور مربوط به آنان را در تنظیم راهبردها و تدوین راهکارهای عملی و اجرایی لازم برای کمک به حل مسائل، رفع موانع و بهبود وضعیت مشارکت مدنی زنان یاری رساند. بدون شناخت علمی مسائل و موانع مشارکت مدنی زنان در ایران، برنامه‌ریزی صحیح انجام نخواهد شد و بدون برنامه‌ریزی و ارتقاء سطح فعالیت مدنی زنان که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، اهداف توسعه پایدار و متوازن کشور تحقق نخواهد یافت.

## فصل ۱- مبانی نظری

### ۱- طبقه‌بندی و مرور دیدگاه‌های نظری

دیدگاه‌های نظری عمده در جامعه‌شناسی را می‌توان بر حسب نوع مبین یا مبین‌های اصلی مورد توجه صاحب‌نظران در تحلیل پدیده‌های اجتماعی به دو دسته عمده تقلیل‌گرا و تلفیق‌گرا تقسیم نمود.

در دیدگاه‌های **تقلیل‌گرایانه**<sup>۱</sup> شامل دیدگاه‌های کلاسیک و بخشی از دیدگاه‌های معاصر با دو گانه بینی‌های نظم در برابر تضاد و یا عوامل کلان در برابر عوامل خرد سر و کار داریم. این امر در دیدگاه‌های تلفیق‌گرایانه نوین امروزی جای خود را به **تکثرگرایی تلفیقی**<sup>۲</sup> داده است.

در اینجا موضوع مشارکت زنان ایرانی در نهادهای مدنی از دیدگاه‌های متفاوت مطمح نظر قرار می‌گیرد تا ابعاد و زوایای آن روشن گردد و داده‌های نظری لازم برای دستیابی به یک چارچوب مفهومی تلفیقی فراهم شود.

**۱-۱- دیدگاه‌های سطح کلان** - در این دیدگاه‌ها مشارکت زنان نوعی واقعیت اجتماعی است که باید با سایر واقعیت‌های اجتماعی تبیین شود. مطابق دیدگاه دور کیم با افزایش تراکم مادی و معنوی یعنی تراکم جمعیت و تشدید ارتباطات، تقسیم کار سنتی مبتنی بر معیارهای محول<sup>۳</sup> سن و جنس جای خود را به تقسیم کار اجتماعی مبتنی بر معیارهای محقق<sup>۴</sup> تخصص و تجربه می‌دهد. این امر همبستگی ارگانیک و **نظم انسجامی**<sup>۵</sup> مبتنی بر تفکیک و تفاوت پذیری را جایگزین همبستگی مکانیکی و **نظم انتظامی**<sup>۶</sup> مبتنی بر تشابه پذیری از نظر وجدان جمعی می‌سازد. نهادهای مدنی واسط بین بخش‌های رسمی و غیررسمی جامعه زمینه را برای مشارکت جمعی عام همه افراد اعم از زنان و مردان و تقویت اخلاق مدنی و انسجام جمعی (اجتماع عام جامعه‌ای) فراهم می‌سازد (دورکیم، ۱۳۵۹ و بروکفیلد، ۱۹۸۳).

✕ امروز در جامعه در حال گذار ایران نظم سنتی در حال فروپاشی است و نظم نوین هنوز شکل نگرفته است. نهادهای مدنی هنوز رشد لازم را پیدا نکرده‌اند این امر نوعی نابسامانی



جمعی و فردی<sup>۱</sup> را پدید آورده است که تحت آن زنانی که خود را از قید و بندهای غیررسمی خانواده و قومیت رها می‌سازند با خلاء نهادهای مدنی روبرو می‌شوند و در نتیجه یا وابسته به دولت می‌گردند و یا بین بخش رسمی و غیر رسمی سرگردان و بلا تکلیف می‌مانند. این امر که بنابر دیدگاه مرتن محصول گسست کارکردی بین عناصر ساختاری فرهنگ و اجتماع است نه فقط مانع هم‌نوایی و مشارکت افراد می‌شود بلکه زمینه را برای پیدایش گونه‌های متفاوتی از الگوهای تطابق ناهم‌نوایانه و آنومیک نظیر هنجارشکنی، واپس‌گرایی و نهایتاً طغیان فراهم می‌سازد (مرتن، ۱۹۶۸: ۲۱۰-۱۸۶؛ مرتن و نیس بت، ۱۹۷۶: ۴۱-۴۰ و والاس، ۱۹۸۰). در ایران امروز پیامدهای منفی این وضعیت نابسامان یا آنومیک را می‌توان به صورت روند روز افزون تضعیف اخلاق دینی، ضعف تولید و ترویج اخلاق مدنی و روند رو به رشد بروز انواع آسیب‌های اجتماعی نظیر اعتیاد و قاچاق مواد مخدر، پرخاشگری و قتل، خودکشی بویژه از طریق خودسوزی، فرار از خانه، تکدی، روسپیگری و غیره مشاهده نمود که بیشترین قربانیان خود را از میان زنان جوان می‌گیرند (انجمن جامعه‌شناسی ایران، ۱۳۸۳). در این دیدگاه مشارکت مدنی زنان در گرو رشد نهادهای مدنی نوین، اصلاح ساختار و کارکرد نهادهای فرهنگی و اجتماعی رسمی و غیررسمی و کاهش شکاف کارکردی بین آنها در جهت تنظیم و تنسيق رابطه بین اهداف مشروع و راههای نهادمند نیل به آنها در جامعه است.

دیدگاه واقعیت اجتماعی در جامعه‌شناسی تضاد دوره کلاسیک بویژه در نزد مارکس به صورت دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی با تاکید بر نقش شرایط و عوامل مادی حیات اجتماعی بویژه نیروهای مولد و روابط تولیدی نمود یافت. در این دیدگاه شرایط مادی یا هستی اجتماعی انسان، فرهنگ و اندیشه انسان را تعیین می‌کند. انسان باید اول زنده بماند تا بتواند تاریخ بسازد. بنابراین پیش از هر چیزی در بند پاسخ به نیازهای زیستی و اساسی است. میزان رشد نیروهای مولد، نوع رابطه انسان با طبیعت، شیوه پاسخ به نیازهای اساسی و به تبع آن نوع رابطه انسان با انسان را تعیین می‌کند. (مارکس، ۱۹۷۳: ۳۰). در دوره کمون اولیه که انسان نیازهای اساسی خود را از طریق شکار و خوشه چینی تامین می‌کرد زندگی انسان قرین برابری و خودآگاهی بوده است. ولی با رشد نیروهای مولد، پیدایش مازاد تولید و مالکیت خصوصی نابرابری و استثمار و بهره‌کشی انسان از انسان و مردان از زنان در قالب نظام‌های برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری پدید آمده که سرانجام با رشد نیروهای مولد، اجتماعی شدن ماهیت تولید و پیدایش مالکیت اجتماعی در قالب نظام‌های سوسیالیستی و



بوژه کمونیستی از میان خواهد رفت. در این دیدگاه نابرابری طبقاتی بطور عام و در قالب آن نابرابری جنسیتی پدیده‌های عارضی و تاریخی اند. در تحت شرایطی خاص پدید آمده و در تحت شرایط خاصی از میان خواهند رفت. مارکس بر مفهوم طبقه و مسأله استثمار طبقاتی به ویژه بین طبقه پرولتاریا (کارگران) و بورژوازی (سرمایه داران) تاکید داشت و مقوله جنسیت و نابرابری جنسیتی در نزد او تحت الشعاع مفهوم طبقه قرار گرفت. ولی انگلس در کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، به برابری زن و مرد در دوره باستان اشاره دارد. نابرابری جنسیتی با پیدایش مالکیت خصوصی و کنترل مرد بر توان جنسی و فرزندآوری زن پدید آمده است (جکسون و اسکات، ۲۰۰۲: ۳). جایگاه و نقش زنان در نهادهای مدنی و در نهاد خانواده جزئی از این فرایند تاریخی و تابعی از میزان رهایی نیروهای مولد از قید و بندهای مالکیت خصوصی و دستیابی زنان به جایگاه و نقشی مؤثر و برابر با مردان در جریان تولید مادی حیات اجتماعی است (مارکس، ۱۹۳۷: ۲۷؛ انگلس، ۱۳۵۷). امروز فمینیست‌های مارکسیست و تا حدی نئومارکسیست‌ها مسأله نابرابری‌های جنسیتی و راههای مقابله با آن را از دیدگاه مارکس پی‌گیری می‌کنند. در این دیدگاه میزان رهایی انسان از قهر طبیعت و قهر اجتماعی تابعی از میزان رشد نیروهای مولد و روابط تولیدی متناسب با آن است. این امر جدای از شرایط تاریخی مشخص و مبارزه طبقاتی اقشار و طبقات اجتماعی نیست. رهایی زنان از استثمار مضاعف طبقاتی و جنسیتی بدون فراهم شدن شرایط تاریخی خاص و مشارکت فعال زنان در مبارزات طبقاتی و اجتماعی تحقق نخواهد یافت.

در دیدگاه‌های کلان موضوع مشارکت اجتماعی و فعالیت‌های مدنی زنان به عنوان یک واقعیت اجتماعی در سطح کلان و در ارتباط با سایر واقعیت‌های اجتماعی اعم از ساختارها، کارکردها و شرایط هنجاری و اثباتی حیات اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد و به عوامل فردی در سطح خرد اعم از زیستی - روانی و ذهنی - نمادین عنایتی نمی‌شود.

۱-۲- دیدگاه‌های سطح خرد - دیدگاه‌های سطح خرد را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. اول دیدگاه‌های ارگانیکس‌گرا که رفتار قابل مشاهده انسان را مورد توجه قرار می‌دهند و در تحلیل آن روی عوامل زیستی - روانی نظیر احساس، انگیزه و تمایلات درونی انسانی تاکید می‌ورزند. دوم دیدگاه‌هایی که کنش اجتماعی انسان را حرکتی معنی‌دار می‌دانند و در تحلیل آن بیشتر عوامل ذهنی - نمادین از جمله باورها، ارزش‌ها و گرایش‌های انسان را مطرح نظر قرار می‌دهند.

هومنز به عنوان یکی از صاحب‌نظران دیدگاه اول بر این باور است که افراد در رفتار مبادله‌ای خود برای کسب پاداش از اصول مشترکی تبعیت می‌کنند که جنبه زیستی - روانی دارند. افراد از کسب پاداش لذت می‌برند و همین احساس لذت و بهره‌مندی آنان را به ادامه رفتارهای مبادله‌ای وا می‌دارد. هومنز نظم اجتماعی را محصول رفتارهای مبادله‌ای بین افراد می‌داند و بنابراین نظم جنبه ابزاری دارد و تا زمانی پایدار می‌ماند که افراد از رفتارهای مبادله‌ای خود احساس بهره‌مندی و رضایت نمایند و به تکرار آنها ادامه دهند (هومنز ۱۹۵۸: ۶۰۶ - ۵۹۷). ادوارد ویلسن هم بر این باور است که فشار تکاملی و تمایل زیستی - روانی انسان برای افزایش شانس بقا تعیین‌کننده الگوی رفتار او می‌باشد (ویلسن، ۱۹۹۵).

صاحب‌نظران دیدگاه‌های ارگانیزم‌گرایانه فوق بیشتر روی عوامل زیستی - روانی خاصی تاکید دارند که هر چند تعیین‌کننده رفتار سایر جانوران هستند ولی میزان تاثیر گذاری آنها بر رفتارهای اجتماعی انسان نامشخص است. وفاق جمعی صاحب‌نظران جامعه‌شناسی در ارتباط با نقش تعیین‌کننده عوامل مربوط به نظام اجتماعی و نظام شخصیتی به معنای نفی تاثیر عوامل زیستی - روانی نیست. به همین دلیل امروز در تحلیل الگوهای رفتاری کنشگران به ویژگی‌های زیستی، روانی افراد نظیر سلامت یا نقص جسمانی و روانی، انگیزه، علاقه و احساس بهره‌مندی آنان از امکانات اجتماعی نیز توجه می‌شود.

دیدگاه‌های خرد دسته دوم بیانگر افکار و نظریه‌های طیف وسیعی از صاحب‌نظران کلاسیک و معاصراند. در این دیدگاه‌ها فرد کنشگر موجودی نسبتاً آگاه و مختار، فعال و سازنده‌ی کنش‌های اجتماعی خود می‌باشد. کنش‌هایی که دارای معنی ذهنی است و از روی اراده و با قصد و نیت قبلی صورت می‌گیرد. به همین دلیل در تحلیل آن روی ویژگی‌های ذهنی و جهان نمادین از جمله پنداشت‌ها، ارزش‌های و گرایش‌های افراد تاکید می‌شود. ماکس وبر بانی دیدگاه جامعه‌شناسی تفهیمی، پدیده‌های اجتماعی را محصول کنش‌ها می‌داند و برای کنش‌ها معنای ذهنی قائل است. به همین دلیل برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی، درک کنش‌ها و فهم معنای ذهنی آنها ضروری و علت کاوی را بدون معنی کاوی کور و بی‌معنی می‌داند (وبر، ۱۳۸۲). وبر در تحلیل پیدایش و توسعه سرمایه‌داری نوین در غرب ضمن پذیرش تبیین‌های علت کاوانه مارکس و تاثیر عوامل زیربنایی نظیر رشد نیروهای مولد و روابط تولیدی، گسترش شهرها و پیدایش حسابداری نوین و غیره به عنوان شرط لازم، اخلاق پروتستانی بویژه کالوی نیسم را به عنوان شرط کافی پیدایش سرمایه‌داری نوین در غرب معرفی نمود. او سرمایه‌داری را محصول کنش‌های عقلانی ناظر بر هدف (ابزاری) و کنش‌های



ابزاری را به نوبه خود تابع عقلانیت ناظر به ارزش یعنی کسب رستگاری اخروی از طریق کار و کوشش و موفقیت دنیوی مسلم از اخلاق پروتستانی می‌دانست که از راه معنی‌کاوی قابل درک و فهم بود (و بر، ۱۹۵۸) و بر اقتدار پدرانه را قدیم‌ترین شکل قدرتی می‌داند که از لحاظ اجتماعی مشروعیت داشته است. پدر بر همه اعضای پیوسته و وابسته خانواده اعم از زن و مرد و فرزندان و مستخدمان و بردگان سلطه داشته است. این سلسله مراتب از رئیس خانواده تا پادشاه مبتنی بر نوعی اقتدار سنتی پدر مابانه بوده که مانع مشارکت زنان در امور بیرون از خانه بوده است (جکسون و اسکات، ۲۰۰۲: ۴). این امر تحت عنوان شیوه برخورد فرهنگ با واقعیت مورد توجه پیتیریم سوروکین نیز قرار گرفت و او نوع ذهنیت و شیوه نگرش انسان به واقعیت (ماورایی، حسی و ترکیب آن دو) مبتنی بر ارزش غایی مورد توجه در جامعه را تعیین‌کننده کنش‌ها و کنش‌ها را تعیین‌کننده تحولات و پدیده‌های اجتماعی می‌داند (سوروکین ۱۹۷۶).

مطابق دیدگاه وبر و سوروکین برای تحلیل مشارکت اجتماعی و فعالیت‌های مدنی زنان فهم فرهنگ و ارزش‌های غایی غالب در جامعه و شناخت ویژگی‌های جهان ذهنی زنان بویژه ارزش‌ها و نگرش‌های آنان ضروریست.

جورج هربرت مید و شاگردش هربرت بلومر از بنیان دیدگاه رفتار اجتماعی و کنش متقابل نمادی در تحلیل کنش‌های افراد روی مفهوم خود و پنداشت فرد از واقعیت‌ها تاکید خاص دارند. بر اساس این دیدگاه الگوی کنش یا شیوه برخورد افراد با واقعیت‌ها نه تابع واقعیت‌های بیرونی و نه تابع تمایلات درونی بلکه تابع پنداشتی است که آنان از آن واقعیت‌ها در قالب نمادها پیدا می‌کنند. این پنداشت‌ها از طریق تعامل با دیگران شکل می‌گیرد و امری متغیر و پویاست. بطوریکه بر حسب هر موقعیت قابل تفسیر است (مید ۱۹۶۷، بلومر ۱۹۶۹). مطابق این دیدگاه مشارکت اجتماعی زنان و همکاری آنان با نهادهای مدنی تابع پنداشتی است که آنان در فرایند اجتماعی شدن از خود و امور دیگر کسب می‌نمایند و تفسیری است که زنان بر حسب هر موقعیت از نهادهای مدنی و موضوع‌های مورد توجه در مشارکت و انتظارات دیگران و نقش‌های مربوط به خود پیدا می‌کنند. →

جامعه‌شناسی پدیداری و روش‌شناسی مردمی هم در ردیف دیدگاه‌های خرد قرار می‌گیرند. آلفرد شوتس بانی دیدگاه جامعه‌شناسی پدیداری، فرهنگ یا فهم مشترک افراد را عامل تعیین‌کننده کنش‌ها و کنش‌ها را شکل دهنده حیات اجتماعی انسان می‌داند (شوتس، ۱۹۷۸). گارفینکل بانی دیدگاه روش‌شناسی مردمی نیز آگاهی را حلقه واسط بین ذهن و عین می‌داند (گارفینکل، ۱۹۶۷). در این دیدگاه جهان فرهنگی به عنوان فهم مشترک و بین‌الذهانی



افراد و تعیین کننده کنش‌ها و کنش‌ها تعیین کننده زندگی روزمره مردم است. بنابراین افراد بر اساس فهم مشترک عمل می‌کنند و با اعمال خود پدیده‌های جمعی و حیات اجتماعی خود را پدید می‌آورند و سامان می‌بخشند.

✧ در این دیدگاه مسأله نابرابری‌های جنسیتی پدیده ایست که در فرایند تعاملات روزمره افراد ساخته می‌شود و قائم به تداوم تعاملات جنسیتی روزمره است. بنابراین نهادهای اجتماعی از جمله نهادهای مدنی چیزی جدا و مستقل از کنش‌های روزمره خود افراد نیستند و شکل‌گیری و از شکل افتادگی آنها تابع انگاره‌ها و فهم مشترک و کنش‌های حاصل از آنهاست. لذا تغییر انگاره‌ها و نوع نگاه جنسیتی افراد در تغییر الگوی کنش‌ها و رفع مسأله نابرابری‌های جنسیتی بسیار مؤثر است. ✧

✧ زیمل هم در جامعه‌شناسی شبکه رابطه آقا و بندگی بین زن و مرد را صورتی اجتماعی می‌دانست که به عدم تعادل قدرت بین زن و مرد منجر می‌شود و تداوم و عدم تداوم آن به طرفین تعامل بستگی دارد. زیمل معتقد بود بسیاری از آنچه که مردان آنها را عادی تلقی می‌کنند از دیدگاه زنان پدیده‌هایی مرد سالارانه‌اند (جکسون و اسکات، ۲۰۰۰: ۶). ✧

۱-۳- دیدگاه‌های تلفیق‌کننده سطوح خرد و کلان - مقابله با دو گانه بینی‌های تقلیل‌گرایانه عوامل خرد در برابر عوامل کلان یا نظم در برابر تضاد جریان اصلی جامعه‌شناسی معاصر را تشکیل می‌دهد. تالکت پارسنز در جامعه‌شناسی نظم توانست با تلفیق عوامل خرد (ارگانیسم رفتاری، نظام شخصیتی، نظام اجتماعی، نظام فرهنگی و هدف غایی) و کلان (اقتصاد، سیاست، اجتماع و فرهنگ) با توجه به سلسله مراتب سبیرنتیک کنش و نقش اجتماعی را در قالب دیدگاهی نظام مند مورد تحلیل قرار دهد. در دیدگاه او بین سطوح خرد و کلان رابطه متقابلی وجود دارد. عوامل ساختاری سطح کلان مشروط‌کننده کنش افراد و کنش افراد تغییر دهنده شرایط ساختاری‌اند. این تغییرات در جهت شکل‌گیری ارزش‌های عام (خردگرایی، فعال‌گرایی، آزادگی و مساوات طلبی) و اجتماع عام جامعه ای صورت می‌گیرد. (پارسنز، ۱۹۶۶ و همیلتن، ۱۹۸۳: ۱۲۴). دیدگاه پارسنز منشاء و مبنای رشد تئوری نظام‌های پیچیده قرار گرفته که امروز توسط کسانی چون لومان مطرح شده است.

در این دیدگاه پیدایش و توسعه نهادهای دموکراتیک ومدنی و مشارکت جمعی عام افراد در نهادهای مدنی به عنوان یکی از روندهای عام فرایند توسعه وتکامل اجتماعی مطرح شده است.

در جامعه‌شناسی تضاد هم‌گرایی‌های تلفیقی بیشتر به صورت اصلاح دیدگاه مارکسیسم اقتصادی و توجه به عوامل غیراقتصادی توسط کسانی چون آنتونیو گرامشی و لویی آلتوسر نمود پیدا کرده است. گرامشی که از بنیان مارکسیسم فرهنگی است مسأله هژمونی یا سلطه را در نظام‌های طبقاتی از جمله نظام سرمایه‌داری محدود به حوزه‌های سیاسی و اقتصادی یعنی انحصار اعمار زور و خشونت و کنترل منابع نمی‌داند. او معتقد است که حاکمیت سعی دارد با احترام به علائق نهادهای مدنی و گروه‌های تابع، و ترویج ایدئولوژی مورد توجه از طریق مراکز آموزشی و دینی، بخش‌های غیر رسمی مثل خانواده و قومیت و بخش مدنی را تحت سلطه خود قرار دهد (گرامشی ۱۳۷۷). بر اساس دیدگاه گرامشی در جوامع طبقاتی نهادها و فعالیت‌های مدنی هم نمی‌تواند مستقل از بخش رسمی به حیات خود ادامه دهد. بنابراین کم و کیف و تحول نهادهای مدنی تابع ماهیت و ویژگی‌های بخش رسمی بویژه بخش‌های سیاسی و اقتصادی غالب در جامعه است. لوکاخ هم آگاهی طبقاتی و هستی اجتماعی یعنی تلفیق عوامل فرهنگی و اجتماعی را تعیین‌کننده کردارها و فعالیت‌های اجتماعی و مدنی می‌داند (لوکاخ ۱۳۷۸).

لویی آلتوسر، بانی مارکسیسم ساختاری با طرح موضوع تعیین چندگانه و تلاقی تاریخی علاوه بر عوامل اقتصادی به عوامل سیاسی و فرهنگی هم توجه نمود. او برای هر یک از حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، منطق، قانونمندی و استقلال درونی نسبی قائل بود که هر کدام می‌تواند در تحت شرایط تاریخی خاص نقش متفاوتی در تحولات اجتماعی ایفا نماید. آلتوسر در تحلیل نهایی برای عامل اقتصادی نقش تعیین‌کننده‌تری قائل شده است (کرایب ۱۹۹۸).

علیرغم تحول دیدگاه مارکس در قالب مارکسیسم فرهنگی و ساختاری و توجه به عوامل غیراقتصادی در تحلیل پدیده‌های اجتماعی، در تحلیل نهایی همچنان به عوامل اقتصادی رجوع می‌کنند و نهادهای مدنی و فعالیت‌های مدنی را تابع شرایط اقتصادی و سیاسی غالب بر جامعه می‌دانند و نقش فرد و عوامل فکری، فرهنگی و اجتماعی را تبعی تلقی می‌کنند.

۴-۱- صاحب‌نظران تلفیق‌گرای امروزی - یورگن هابرماس یکی از معروفترین صاحب‌نظران تلفیق‌گرای معاصر آلمانی است. او با نقد دیدگاه‌های تقلیل‌گرایانه بین سه حوزه طبیعت، اجتماع و خود تمایز قائل می‌شود و برای هر کدام ویژگی‌ها و منطق درونی خاصی قائل است. طبیعت را قلمرو کار و فعالیت، شناخت و کشف و تبیین قانونمندی‌ها بر اساس مشاهده،



تجربه و آزمون فرضیه‌ها و رشد عقلانیت ابزاری لازم برای کنش‌های ابزاری و بهره‌برداری از منابع می‌داند. اجتماع را قلمرو تعامل و مفاهمه و توافق جمعی بر سر حقوق و تکالیف و مناسبات درست بین افراد، رشد عقلانیت و کنش‌های ارتباطی لازم برای تنظیم و تنسيق حیات اجتماعی و بالاخره جهان من یا خود را هم قلمرو تفکر، نقد و گفتگوی آزاد و خردمندانه و صادقانه و رشد عقلانیت فرهنگی در جهت معنی بخشیدن به زندگی اجتماعی می‌داند (هابرماس ۱۹۷۱). هابرماس مسأله اصلی جهان امروز را سلطه عقلانیت ابزاری و منطق حوزه اقتصادی بر قلمروهای اجتماعی و فرهنگی و استفاده ابزاری از انسان می‌داند. او راه‌هایی از این وضعیت را در رشد نهادهای مدنی بویژه گستره همگانی و استفاده مناسب از آن پیش‌بینی می‌کند. کنش ارتباطی در حوزه اجتماعی و گفتگوی آزاد و خردمندانه و بدور از سلطه در حوزه عمومی زمینه را برای همفکری و همدلی یا وفاق فرهنگی و اجتماعی لازم برای کنش‌های جمعی عام در جهت تحقق اهداف جمعی طبق قواعد عمل جمعی عام مورد توافق همگان فراهم می‌سازد. این امر انسان‌ها را در جهت شکل دادن به جامعه‌ای آزادتر، عادلانه‌تر و انسانی‌تر و رها از سلطه عقلانیت ابزاری هدایت می‌کند (هابرماس ۱۹۷۹).

هابرماس وجود نهادهای مدنی و گستره همگانی را به عنوان آن بخش از حیات اجتماعی می‌داند که ضمن حفظ استقلال خود نسبت به بخش‌های رسمی و غیر رسمی زمینه را برای گفتگوی آزاد و خردمندانه و بدور از هر نوع سلطه و کنش ارتباطی رهایی بخش فراهم سازد. علاوه بر این او بر ویژگی‌های شخصیتی افراد و توان آنان برای خودیابی و قطع وابستگی از بخش‌های رسمی و غیر رسمی نیز تاکید می‌کند، زیرا شرکت‌های اقتصادی فراملیتی و دولت و رسانه‌های جمعی وابسته به آن از تهدیدکنندگان نهادهای مدنی و گستره همگانی‌اند. آنها با منطق حاکم بر حوزه‌های اقتصادی و سیاسی یعنی عقلانیت ابزاری در جهت کنترل نهادهای مدنی و بسط هر چه بیشتر سلطه خود عمل می‌کنند. بنابراین افراد جامعه و بویژه زنان اگر بخواهند در جهت رهایی خود عمل نمایند باید از وابستگی خود به بخش‌های رسمی و غیررسمی به ویژه دولت و قومیت بکاهند و بر میزان فعالیت خود در نهادهای مدنی با رعایت منطق حوزه‌های اجتماعی - فرهنگی یعنی تعامل مفاهمه‌ای و گفتگوی آزاد و خردمندانه و بدور از هر نوع سلطه بیفزایند.

در فرانسه هم پی‌یر بوردیو صاحب‌نظر جامعه‌شناسی تلفیق‌گرای معاصر سعی کرده است با نقد دیدگاه‌های تقلیل‌گرایانه، کردار یا کنش انسان را با ترکیبی از عوامل سطوح خرد و کلان تبیین نماید. او در سطح کلان به ساختارها یا حوزه‌های تعاملاتی اشاره می‌کند که هر کس بر



حسب میزان سرمایه کلی و بویژه سرمایه‌های فرهنگی (تحصیلات، تخصص و مهارت، توانایی فکری و گفتاری و ...) و اجتماعی نظیر اعتماد اجتماعی در آن پایگاهی پیدا می‌کند و در جوار کسانی قرار می‌گیرد که از لحاظ میزان سرمایه کلی با او مشابه‌اند. افراد دارای پایگاه مشابه و تعاملات مشترک از عادت‌واره و الگوی کنشی نسبتاً همسو و هماهنگی برخوردارند (بورديو، ۱۹۸۸، ۱۹۸۷). تنوع و سلسله مراتب ساختارها یا حوزه‌های تعاملاتی و سلسله مراتب افراد از لحاظ سرمایه کلی، نظام قشربندی و فاصله‌های اجتماعی را در جامعه پدید می‌آورد. افراد در تحت هر یک از موقعیت‌های اجتماعی خاص، عادت‌واره و الگوی کنشی متفاوتی دارند که این الگوهای کنشی متفاوت همراه با کارکرد نهادهای وابسته به مراکز قدرت نظیر نهاد رسمی آموزش و پرورش، تثبیت‌کننده نابرابری‌ها و تعارض‌های اجتماعی و فکری‌اند (بورديو، ۱۹۹۶).

در دیدگاه بورديو چند نکته اساسی وجود دارد که مهمترین آنها این نکته است که: وجود سلسله مراتبی از ساختارها و میدان‌های تعاملاتی متفاوت در هر جامعه، به نابرابری بین افراد از لحاظ سرمایه‌های فرهنگی، اجتماعی منجر می‌شود. پایگاه‌های اجتماعی نابرابر افراد، عادات‌واره‌ها و الگوهای کنشی ناهم‌آهنگ آنان در میدان‌های تعاملاتی متفاوت و نابرابر در ارتباط با نهادهای رسمی وابسته به مراکز قدرت به باز تولید نابرابری‌های موجود کمک می‌کنند. علاوه بر اینها در کشورهای در حال توسعه چون ایران برخورداری زنان از سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی برای دستیابی آنان به پایگاه‌های اجتماعی مناسب و برابر با مردان کافی نیست. موانع سیاسی و ایدئولوژیک هم در این رهگذر نقش تعیین‌کننده ای ایفا می‌کنند. بنابراین زنان ایرانی چاره ای جز روی آوردن به نهادهای مدنی و گستره همگانی ندارند. در قالب این نهادهاست که آنان می‌توانند جدای از نابرابری‌ها سلطه‌گری‌های سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک موجود در بخش‌های رسمی و غیررسمی در کنار هم قرار گیرند و با هم تعامل پیدا کنند و با کسب اخلاق مدنی لازم در جهت تحقق اهداف جمعی عام و رهایی خود از زیر سلطه ساختارها و ایدئولوژی‌های حاکم بر بخش‌های

رسمی و غیر رسمی به مشارکت حقیقی و فعالیت‌های مدنی پردازند. →

در انگلستان هم گیدنز صاحب‌نظر جامعه‌شناسی معاصر با بررسی و نقد دیدگاه‌های تقلیل‌گرایانه سعی کرده است. در قالب دیدگاهی تلفیقی و نوین کردار یا کنش انسان را مورد تحلیل قرار دهد. او هم نظیر سایر صاحب‌نظران تلفیق‌گرا دو دسته از عوامل خرد و کلان مرتبط بهم را مورد توجه قرار می‌دهد، یکی ساختارهای اجتماعی به عنوان قالب‌های عمل جمعی که می‌تواند برای کنش و کنشگر تنگنا یا گشایش ایجاد نماید و دیگری ویژگی‌های عامل یا

عاملیت که در تنظیم و هدایت کنش مؤثر است. این دو دسته از عوامل در تعامل و ارتباط متقابل با هم تعیین کننده الگوی کنش یا کردار افراداند بطوریکه می توان کردار را برابند یا سنتز دیالکتیکی عوامل ساختاری و شخصیتی دانست. به همین دلیل گیدنز با طرح مفهوم ساختاربندی<sup>۱</sup> وابستگی متقابل بین ساختار و کنش را مورد تاکید قرار می دهد (گیدنز ۱۹۸۴). گیدنز در بحث از روند تحول ساختاره و کنش ها با طرح مفهوم مدرنیته متاخر و تاکید بر سه نکته جهانی شدن<sup>۲</sup>، بازاندیشی<sup>۳</sup> و سنت زدایی<sup>۴</sup>، معتقد است که با گسترش فناوری های نوین ارتباطی، فشرده شدن زمان و مکان و پیدایش مفهوم فضا، امکان کنش های از راه دور و بهره گیری از یافته های علمی و فنی نوین برای هدایت کنش ها با نگاه به آینده پدید آمده است و لذا راه های نئولیبرالیسم و سوسیال دموکراسی جای خود را به راه سوم می دهد. راهی که در آن کنشگران نسبت به فرآیند جهانی شدن نگرشی مثبت پیدا می کنند. آزادگی، مساوات طلبی، اعمال سیستم های رفاهی نوین، پیوند سیاست های فرهنگی و اجتماعی با سیاست های سیاسی و اقتصادی مورد تاکید قرار می گیرد (گیدنز ۱۹۹۸) گیدنز در بحث دگردیسی صمیمت و تحول الگوی تعامل بین زن و مرد معتقد است که با بسط هویت فردی، باز شدن فضای گفتگو و اعتماد متقابل زنان، زمینه لازم برای برابری زنان و مردان از لحاظ حقوق و وظایف شهروندی پدید می آید و تبعیض جنسیتی روبه زوال می رود (گیدنز ۱۹۹۲).

بر اساس دیدگاه گیدنز می توان گفت که بین نهادهای مدنی و ویژگی های زنان پیوستگی متقابل وجود دارد. نهادهای مدنی جدای از کنش ها و فعالیت های مدنی افراد نیستند. نهادهای مدنی مناسب فعالیت های مدنی زنان را تسهیل و فقدان و ضعف آنها فعالیت های مدنی را محدود و مشکل می سازد. زنان برای هدایت کنش های خود روز به روز از گذشته فاصله بیشتری می گیرند و با نگاه به آینده و بهره برداری از یافته های نوین علمی زندگی خود را سامان می بخشند. تعامل بین زنان همزمان با فرآیند جهانی شدن از حد و مرزهای محلی و ملی فراتر می رود و در بعد جهانی حقوق و وظایف شهروندان زن و مرد به رسمیت شناخته می شود و تبعیض جنسیتی به تدریج رنگ می بازد. هر چند نهادهای مدنی زمینه ساز فعالیت های مدنی هستند ولی زنان بویژه زنان برخوردار از

1. Structuration.
2. Globalization.
3. Reflexivity.
4. Detraditionlization.



ویژگی‌های فکری و شخصیتی عام به عنوان عاملان مدرنیته خود در ایجاد و توسعه نهادهای مدنی نقش مؤثری ایفا می‌کنند.

جفری الکساندر جامعه شناس تلفیق‌گرای معاصر در آمریکا همانند سایر جامعه شناسان تلفیق‌گرای امروزی ضمن بررسی و نقد دیدگاه‌های موجود و با بهره‌گیری از افکار و آثار سایر جامعه شناسان تلفیق‌گرا بویژه پارسنز، مونچ، لومان و آرچر ضمن تاکید بر تلفیق سطوح خرد و کلان از جمله کنشگر و ساختار بر تمایز بین کنشگر و عامل تاکید دارد. او معتقد است که در سایر تئوری‌های عمومی جامعه مفاهیم کنشگر و عامل مترادف با هم بکار رفته‌اند، در حالیکه عاملیت بعد آزادی عمل کنشگر است. او ارگانیزم، فرهنگ و شخصیت را در درون کنشگر و نظام کنش قرار می‌دهد ولی معتقد است که کنشگر آگاهی خود را نه از شخصیت بلکه از فرهنگ می‌گیرد (الکساندر، ۱۹۸۵).

الکساندر سعی کرده است مفهوم جامعه مدنی را از هرگونه بار ارزشی بزدايد و آن را به عنوان یک واقعیت اجتماعی مطرح کند. الکساندر جامعه مدنی را نظیر هر امر اجتماعی دیگر در معرض انواع تهدیدهای برونی و درونی می‌داند. برای پیش‌گیری از انهدام جامعه مدنی باید به همه عوامل خرد و کلان پیرامون و درون جامعه مدنی توجه شود. نهادها و فعالیت‌های مدنی زمینه ساز عام‌گرایی‌اند. بنابراین افکار و اعمال تبعیض آمیز و مسائلی چون سلطه‌گری سیاسی، بوروکراتیک، فرهنگی، جنسیتی، طبقاتی و قومی و غیره به تضعیف جامعه مدنی منجر می‌شود (الکساندر، ۱۹۹۰).

فعالیت صاحب‌نظران جامعه‌شناسی تلفیق‌گرای معاصر در طرح و توصیف ابعاد چندگانه مسائل جوامع امروزی از جمله مسائل زنان و سعی در تحلیل آنها با توجه به عوامل ساختاری و فردی در سطوح کلان و خرد به سایر رشته‌های علوم اجتماعی از جمله علوم سیاسی هم تسری یافته است.

ساموئل هانتینگتن در کتاب موج سوم دموکراسی در تحلیل فرایند دموکراتیزاسیون و مشارکت مدنی علاوه بر توسعه اقتصادی و صنعتی شدن به پیدایش اقشار و گروه‌های اجتماعی و کنشگران حامل ارزش‌ها و نگرش‌های جدید از جمله جوانان متعلق به اقشار متوسط جامعه هم توجه کرده است (۱۳۷۳). گیل‌گریم هم ضمن توجه به توسعه صنعتی و ظهور گروه‌ها و اقشار جدید وجود نهادهای مدنی برای تثبیت و تداوم فرایندهای دموکراتیک از جمله مشارکت مدنی زنان و مردان را ضروری می‌داند (۲۰۰۰). لری دیاموند هم نظیر گریم



در تحلیل فرایندهای مردمی از جمله مشارکت مردمی روی عوامل سطوح کلان و خرد به ویژه سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی و عوامل فکری و فرهنگی تاکید کرده است (گریم، ۲۰۰۰: ۳). در نیمه دوم قرن بیستم علاوه بر دیدگاه‌های تلفیقی مدل‌های چندوجهی و پیچیده نوینی هم برای مشارکت زنان و مردان در فرایند توسعه پدید آمد. مدل مشارکت رایینسون (۱۹۸۷). ناظر به مجموعه عوامل مرتبط بهم محیطی و فردی در سطح کلان و خرد و مدل مشارکت کوکسون (۱۹۸۳) ناظر به مجموعه عوامل بهم پیوسته محیطی در سطح کلان و عوامل سطح خرد نظیر موقعیت، توانایی‌های ذهنی و هوشی، تمایلات، نگرش‌ها، سطح دانش و مهارت‌ها و ویژگی‌های نظام شخصیتی، از جمله آنهاست.

## ۲- طبقه‌بندی و مرور منابع تجربی

جامعه‌شناسی تا سال ۱۹۷۰ در بحث از جامعه و مسائل آن کمتر به عامل جنسیت توجه می‌کرد. علوم اجتماعی بیشتر جهان مردان را توصیف و تحلیل می‌نمود. رشد جنبش فمینیستی در سالهای ۱۹۷۰ به بعد ضمن نفی معیارهای زیستی نابرابری‌های جنسیتی، بین تفاوت‌های طبیعی (مذکر یا مونث بودن) و نابرابری‌های اجتماعی (مرد یا زن شدن) تمایز قائل شد و علیه آن نوع بی‌عدالتی‌های جنسیتی برخاست که در بین جوامع، درون جوامع و در درون هر واحد اجتماعی و حتی در تعاملات روزمره به چشم می‌خورد (جکسون و اسکات، ۲۰۰۲: ۱-۲). در فرایند این جنبش بود که مسائل زنان در دیدگاه نظری مورد توجه قرار گرفت و بر اساس آنها منابع تجربی عدیده ای نیز پدید آمد. →

منابع تجربی مربوط به امور زنان و مشارکت مدنی آنان را می‌توان به دو دسته عام و خاص تقسیم نمود. دسته اول شامل منابع ناظر به امور زنان بطور عام می‌شود و دسته دوم منابع مربوط به مشارکت زنان به طور خاص را در بر می‌گیرد. هر دسته از این منابع عام و خاص را می‌توان بر طبق الگوی طبقه‌بندی دیدگاه‌های نظری به دو دسته تقلیل‌گرا (منابعی که در آنها تحلیل موضوع با تاکید بر عوامل کلان یا با تاکید بر عوامل خرد صورت گرفته است)، و تلفیق‌گرا (منابعی که در آنها سعی شده است با ترکیبی از عوامل سطوح خرد و کلان موضوع مورد توجه تحلیل شود) تقسیم نمود.

## ۱-۲- منابع عام

## ۱-۱-۲- منابع عام سطح کلان

این دسته از منابع را می‌توان برحسب موضوع به منابع فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مربوط به امور زنان تقسیم کرد.

در منابع فرهنگی بیشتر به مفاهیم، اعیان و مسائل فرهنگی و اجتماعی نظیر مفهوم جنس، جنسیت، هویت، فمینیسم یا مساوات طلبی جنسیتی و ... پرداخته شده است. در این منابع تمایز بین تفاوت جنسی Sex differentiation و تبعیض جنسیتی Gender discrimination مورد توجه محققان قرار گرفته است. رابرت استاولر روانپزشک و روانکاو آمریکایی ضمن تحقیق درباره افرادی که از لحاظ جنسیتی یا زیستی (مذکر یا مونث بودن) و یا از نظر جنسیتی یعنی آنچه جامعه به آنان القاء کرده بود (مرد یا زن بودن) مشکل داشتند به تمایز این دو مفهوم پی برد. در دیدگاه او جنس معرف تفاوت طبیعی یا زیستی و کالبدی «مذکر یا مونث بودن» و جنسیت بیانگر آن نوع مضمونی است که در فرهنگ و اجتماع خاص در قالب عناوین «مرد یا زن بودن» پیدا کرده است. پس به قول گیل رابین جنسیت یک سازه اجتماعی است که جامعه بر مفهوم جنس تحمیل کرده و از طریق آن تبعیض و نابرابری جنسیتی را خلق و بازتولید نموده است (جکسون و اسکات، ۲۰۰۲: ۹).

آنجلا رویی در مقاله ای تحت عنوان فمینیسم و پسامدرنیسم (۱۹۹۳) تغییرپذیری مفهوم زن را بر حسب جوامع، اقوام و گروه‌های اجتماعی مطرح کرده است. او بر این باور است که مفهوم زن و احساس هویت او دچار گسست و چندگانگی است و انسجام آن موکول به تعامل و گفتگوی بین زنان متعلق به جوامع، اقوام و گروه‌های اجتماعی متفاوت است. استفای‌گرث در کتاب جامعه‌شناسی جنسیت به تحلیل تحول و تفاوت مفهوم تقسیم کار جنسیتی قبل و بعد از انقلاب صنعتی پرداخته است و معتقد است که تقسیم جنسیتی کار در جوامع سنتی ماقبل صنعتی وجود داشته و در جوامع صنعتی نوین هم به صورتی دیگر تداوم یافته است. در جوامع سنتی زنان علاوه بر کارهای خانه در فرایند کارهای تولیدی از جمله فعالیت‌های دامداری و کشاورزی همگام با مردان مشارکت داشتند، ولی پس از انقلاب صنعتی و جدایی محل کار از محل زندگی (کارخانه از خانه) زنان بیشتر به انجام کارهای درون خانگی یا اندرونی و ایفای نقش مادری و خانه داری محدود گردیدند (۱۳۸۰). کریستین دلفی نیز جنس (Sex) یانر و ماده (Male - Female) را ظرف و جنسیت (Gender) به معنای «مرد و زن» را محتوای آن می‌داند. ظرف امری طبیعی و معرف تفاوت‌های زیستی و کالبدی است ولی محتوا



یک سازه فرهنگی - اجتماعی است که بیانگر انواع تبعیض‌ها و نابرابری‌های جنسیتی است. این نابرابری‌ها که خصلتی اجتماعی دارند اغلب برای توجیه آنها به تفاوت‌های زیستی نسبت داده می‌شوند. این امر بین جنس و جنسیت یعنی تفاوت‌های طبیعی و نابرابری‌های جنسیتی مغالطه و ابهام ایجاد کرده است. او ظرف را ثابت ولی محتوا را بر حسب شرایط فرهنگی و اجتماعی متغیر می‌داند. بنابراین تغییر در محتوا یا نابرابری‌های اجتماعی را موکول به تغییر در ساختارهای فرهنگی و اجتماعی می‌داند (۵۱:۲۰۰۲). نانسی هرتساک در بحث از فمینیسم و منطق دیالکتیک در قرن بیست و یکم توجیهات دروغین (ایدئولوژیک) تبعیض‌ها و نابرابری‌های جنسیتی را مرتبط با ساختار قدرت مبتنی بر منابع اقتصادی می‌داند، او با تأثیرپذیری از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی مارکس رهایی از نابرابری‌های جنسیتی را موکول به حذف نظام طبقاتی و رفع تعاملات مبتنی بر سلسله مراتب قدرت می‌داند (۱۳۸۰).

در ایران هم مفهوم جنس و جنسیت و ایده فمینیسم در ابعاد نظری و تجربی مورد توجه قرار گرفته است. محمد منصوری نژاد در بحث از اسلام و فمینیسم برخی از دیدگاه‌های فمینیستی نظیر فمینیسم لیبرال، فمینیسم سوسیال و فمینیسم اسلامی را نام برده و در تحلیل نظری جنبش مساوات طلبانه زنان ایرانی بر روی موانع ساختار فرهنگی و دینی آن تأکید کرده است (۱۳۸۰). مریم رفعت جاه هم با توجه به شرایط جامعه در حال گذار امروزی ایران و تغییرات ساختاری از جمله دستیابی زنان به تحصیلات عالی، اشتغال و کسب درآمد و افزایش قدرت آنان در خانواده، موضوع باز تعریف هویت اجتماعی زنان را مطرح کرده است. باز تعریف هویت اجتماعی زنان می‌تواند به نوبه خود از طریق کنش‌های جمعی زنان تغییرات ساختاری از جمله تغییر پدرسالاری را تسهیل و تسریع نماید (۱۳۸۳).

در منابع مربوط به بعد اجتماعی امور و مسائل زنان هم بیشتر روی تقسیم جنسیتی نقش‌ها، انسجام جنسیتی، تحرک و توسعه اجتماعی زنان و مسائل و موانع ساختاری آن بحث شده است. او کلی در کتاب **زن خانه‌دار** مسأله تقسیم جنسیتی وظایف به ویژه متعاقب انقلاب صنعتی و جدایی محل زندگی از محل کار و کار منزل از کار برون از منزل را مطرح کرده است. او معتقد است که پیشرفت‌های علمی و فنی کار خانه داری را کم نکرده بلکه به آن ظرافت و تخصص بخشیده است. زنان امروز هم تحت عناوین «خانه دار، همسر و مادر» به ایفای وظایف و مسئولیت‌هایی می‌پردازند که جامعه به ویژه قشر مردان برای آن ارزش اقتصادی قائل نیستند. بنابراین رهایی زن و آزادی او موکول به شکستن ساختارهای جنسیتی و

بیرون آمدن از انزوای کار خانگی و مشارکت فعال در انجام کارهای بیرون از خانه و اموری است که تاکنون حق یا وظیفه انحصاری مردان تلقی می شده است (۱۹۷۴). این گونه فشارهای ساختاری و آسیب‌های اجتماعی حاصل از محدودیت‌های اجتماعی انسجام جنسیتی را در بین زنان تقویت و آنان را به تحرک اجتماعی و دفاع از حقوق خود وا می دارد (نیومن، ۱۹۹۱).  
 دمنسکی در بحث از تحرک اجتماعی زنان معتقد است که علیرغم ضروری بودن اشتغال و تحرک اجتماعی برای زنان، کم و کیف این دو امر در بین آنان نسبت به مردان بسیار کمتر است.

علاوه بر این زنان شاغل بیشتر در مشاغل رده‌های پائین باقی می مانند. با اینکه تحرک اجتماعی زنان در مقایسه با مردان کمتر تحت تاثیر پایگاه اجتماعی والدین آنان قرار می گیرد و به ظاهر عرصه برای تحرک اجتماعی زنان بازتر است ولی در عمل تفکیک و تحرک اجتماعی در بین زنان عمومیت ندارد و نرخ اشتغال آنان نسبت به مردان پائین تر است (۱۹۹۳). این نسبت در ایران کمتر از ۱۴ درصد می باشد. این نوع محدودیت‌های ساختاری بیشتر از طرف بخش‌های رسمی و غیررسمی بر زنان اعمال می شود. بنابراین تلاش و جنبش زنان برای احقاق حقوق خود بیشتر در قالب نهادهای مدنی غیر وابسته به دولت و قومیت سامان می گیرد. آندرو کلیتون نقش نهادهای مدنی در فرایند توسعه ملی را تعیین کننده دانسته است. او تحقق هر چه بیشتر اهداف نهادهای مدنی را تابع الگوی تعامل بین نهادهای مدنی و سایر بخش‌های جامعه بویژه دولت می داند (۲۰۰۰). این تعامل باید با حفظ استقلال و هویت نهادهای مدنی صورت گیرد (فوریکر، ۲۰۰۰).

← در ایران هم مسائل اجتماعی زنان از جمله تبعیض‌ها و نابرابری‌های جنسیتی و مردسالاری مورد توجه قرار گرفته است. در تحلیل این مسائل روی تنگناهای ساختاری و تفکیک جنسیتی تاکید به عمل آمده و به تبع آن راه‌حلهایی چون باز شدن فضای اجتماعی برای دستیابی زنان به موقعیت‌ها و نقش‌های اجتماعی مشابه با مردان، عدم تفکیک بین وظایف درون خانگی (اندرونی) و برون خانگی (برونی) و ایجاد امکانات بیشتر برای تعامل و همکاری زنان و مردان در فرایند توسعه کشور مطرح شده است (زنجانی زاده، ۱۳۷۶؛ امیرابراهیمی، ۱۳۸۰).

در منابع مربوط به بعد سیاسی امور و مسائل زنان بیشتر به جنبش‌های دموکراتیک و جنبش‌های فمینیستی (مساوات طلبانه) زنان در جهت احقاق حقوق بشر و عدالت جنسیتی پرداخته شده است. آندره میشل در کتاب **جنبش اجتماعی زنان** پیدایش و تحول نابرابری‌های جنسیتی را با پیدایش و تحول سایر نابرابری‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مرتبط



دانسته و بر این باور است که در درون نابرابری‌های فوق نابرابری جنسیتی هم شکل گرفته است، به طوری که زنان بیشتر از طریق خانه داری و انجام وظایف خاصی تحت عناوین زن خانه دار، مادر و یا همسر بیشتر به مردان خدمت کرده‌اند. مردان بدون خدمات آنان قادر به ایفای کامل وظایف خود در بیرون از خانه نبوده‌اند. در جنبش‌های دموکراتیک هم زنان همپای مردان مشارکت داشته ولی از عملکرد این جنبش‌ها همسنگ با مردان بهره مند نشده‌اند و لذا مجبور گردیده علاوه بر مشارکت در جنبش‌های دموکراتیک به جنبش‌های فمینیستی نیز روی آورند (۱۳۷۷). روزه گارودی هم در کتاب *زنان چگونه به قدرت می‌رسند؟* ضمن اشاره به موقعیت پائین تر زنان در جامعه و اشتغال آنان به خانه داری و انجام سایر امور خدماتی که جامعه مرد سالار برای آن ارزش اقتصادی قابل توجهی قائل نیست، بر این اعتقاد است که جوامع امروزی با مسائل عدیده‌ای از جمله استفاده ابزاری از زنان روبرو هستند. برای از میان برداشتن این نوع نابرابری‌ها و مسائل، ایجاد تغییرات ساختاری و همه جانبه ضروریست. این تغییرات بدون همکاری و اتحاد زنان و مردان راه بجایی نخواهد برد. بنابراین مقابله با مسأله نابرابری‌های جنسیتی و ایجاد اتحاد بین زنان و مردان برای مقابله با مسائل اساسی جامعه ضروریست (۱۳۸۰). *روزا لیندپتچسکی* در بحث از سازمانهای غیروابسته به دولت معتقد است که اتحاد بین زنان و مردان در مبارزه برای تحقق اهداف توسعه از جمله تامین حقوق بشر تنها از طریق نهادهای مدنی مستقل از بخش‌های رسمی و غیررسمی جامعه عملی خواهد شد. بنابراین بسط نهادهای مدنی و مقابله با سلطه نهادهای رسمی و غیررسمی در همه سطوح محلی، ملی و بین‌المللی ضروریست (۲۰۰۰).

در ایران هم مسائل فوق مورد توجه قرار گرفته است. پروین پایدار در بحث از دموکراسی، حکومت و حقوق بشر در ایران، نقش زنان را در فرایند جنبش‌های اصلاح طلبانه تعیین‌کننده ارزیابی کرده است. ولی او معتقد است که زنان مناسب با نقش خود از نتایج و عملکرد این جنبش‌های دموکراتیک، جنبش‌های فمینیستی هم رشد کرده است. او جنبش‌های فمینیستی ایران را به دو جناح کلی اسلامی (مذهبی) و سکولار یا غیر مذهبی تقسیم می‌کند و موفقیت آنها را موکول به اتحاد آنها می‌داند (۲۰۰۰). *سارا رضوی* هم در مقاله خود با عنوان *زنان در فرایند دموکراتیزاسیون معاصر* بر این باور است که زنان در فرایند دموکراتیزاسیون جامعه در جهت استیفای حقوق برابر، فرصت برابر و صدای برابر، در عمل و پس از پیروزی نسبی این جنبش‌ها محروم تر از مردان باقی مانده‌اند. بنابر دیدگاه او این جنبش‌ها در نهایت به تحولات

ساختاری اساسی منجر نمی شوند و بیش از آنکه به مقابله با ساختار قدرت و نابرابری‌ها پردازند به جابجایی افراد در ساختارهای قدرت منتهی می گردند (۲۰۰۰).

در منابع مربوط به بعد اقتصادی امور و مسائل زنان هم بیشتر روی شیوه معیشت و وضعیت اشتغال زنان بحث شده است. <sup>۱</sup>علیرضا محسنی تبریزی در مقایسه وضعیت زنان کوچرو و اسکان یافته این نتیجه گرفته است که زنان اسکان یافته از لحاظ بهره‌مندی از خدمات آموزشی و ویژگی‌های فکری و فرهنگی از جمله نوع باورها، ارزش‌ها و گرایش‌ها در مقایسه با زنان اسکان نیافته وضعیت بهتری دارند (۱۳۷۸). شیرین احمدنیا هم در بررسی مسائل زنان شهرنشین به این نتیجه رسیده است که نیمی از زنان احساس محرومیت اجتماعی از جمله عدم امنیت، مردم سالاری و تبعیض جنسیتی و ۲۰ درصد احساس محرومیت اقتصادی به ویژه بیکاری و مشکل مالی و ۱۷ درصد احساس محرومیت سیاسی یعنی عدم احساس آزادی و ضعف مشارکت دارند. او با اشاره به پیشنهادهای شادی طلب، ایده تواناسازی زنان که مبتنی بر دیدگاه‌های رفاه، عدالت و به ویژه فقرزدایی است و مورد حمایت سازمان ملل متحد نیز می باشد به عنوان راه حل مقابله با مسائل زنان در ایران پیشنهاد کرده است (۱۳۸۰).

در نتیجه‌گیری از مرور این دسته از منابع عام سطح کلان می توان گفت که در اغلب این منابع مسأله نابرابری‌های جنسیتی محور اصلی بحث بوده است. در منابع مربوط به بعد فرهنگی این مسأله سعی شده است مفاهیم مرتبط با مسأله از جمله جنس، جنسیت، فمینیسم و غیره تدقیق، توصیف و تحلیل شود و این نکته روشن گردد که هیچ کس «زن» به دنیا نمی آید، بلکه در جامعه «زن» می شود.

در منابع مربوط به بعد اجتماعی مسائل زنان، تقسیم جنسیتی، وظایف و تخصیص کارهای درون خانگی (اندرونی) به زنان و فعالیت‌های برون خانگی (برونی) به مردان و بی ارزش جلوه دادن کارهای درون خانگی مورد توجه قرار گرفته و نشان داده شده است که چگونه در عمل زنان با انجام امور خانه در نقش‌های همسر، مادر و زن خانه دار به شوهران خود سرویس می دهند تا در کارهای برون خانگی موفق شوند ولی نقش زنان در موفقیت شغلی مردان دیده نمی شود و زنان در عمل به بازتولید وضع موجود و تقسیم جنسیتی وظایف کمک می کنند. به همین دلیل برون آمدن زنان از تنگناهای ساختاری موجود و پیوستن به نهادهای مدنی مورد توجه و تاکید قرار گرفته است. در منابع مربوط به بعد سیاسی مسائل زنان، این نکته مورد توجه قرار گرفته است که چگونه زنان همگام با مردان در جنبش‌های دموکراتیزاسیون مشارکت می کنند ولی در عمل از دستاوردهای تلاش‌های خود برابر با مردان بهره‌مند نمی شوند و لذا



مجبور شده‌اند علاوه بر مشارکت در جنبش‌های عمومی برای دفاع از حقوق خود و مقابله با تبعیض‌ها و نابرابری‌های جنسیتی به جنبش‌های خاص فمینیستی نیز پیوندند.

در منابع اقتصادی مربوط به مسائل زنان هم نابرابری‌های جنسیتی بیشتر از دیدگاه اقتصادی با توجه به شیوه معیشت و ساختار اقتصادی جامعه مورد توجه قرار گرفته است و پیشنهادهای سازمان ملل متحد در زمینه فقرزدایی و تواناسازی زنان از طریق بازنگری ساختار اقتصادی و ایجاد امکانات بیشتر برای اشتغال و کسب درآمد زنان و کمک به استقلال اقتصادی آنان مورد تاکید قرار گرفته است. >

مباحث فوق بیشتر جنبه نظری و عام دارند و فاقد مبانی نظری و روش‌شناسی و پشتوانه تجربی‌اند. بنابراین سهم هر یک از عوامل مورد توجه در تبیین موضوع نابرابری‌های جنسیتی مشخص نشده و ارزیابی اعتبار علمی و ارزش عملی آنها و به تبع آن دستیابی به تصویر روشنی از وضعیت نابرابری‌های جنسیتی در ایران و تعیین نقش شرایط و عوامل سطح کلان بسیار مشکل است. یکی از نکات عمده ای که در منابع مذکور کمتر مورد توجه قرار گرفته این است که در ایران همزمان با تحول شیوه معیشت روستایی مبتنی بر کشاورزی و دامداری به شیوه معیشت شهری مبتنی بر صنعت و خدمات، بخش قابل توجهی از زنان به علت جدایی محل کار از محل زندگی و یا نداشتن تخصص و مهارت از مشارکت در فرایند تولید حذف می‌شوند به طوری که درصد زنان فعال از نظر اقتصادی در شهرها نسبت به روستاها کاهش می‌یابد. در سال ۱۳۴۵ نسبت زنان فعال از نظر اقتصادی در شهرها کمتر از ۱۰ درصد ولی در روستاها بیشتر از ۱۴ درصد بوده است (موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران ۱۳۴۹).

#### ۲-۱-۲. منابع عام سطح خرد

منابع عام سطح خرد هم نظیر منابع عام سطح کلان بیشتر روی موضوع‌های مرتبط با مسأله تبعیض و نابرابری‌های جنسیتی بحث کرده ولی برخلاف منابع دسته اول در اینجا سعی شده است که این گونه مسائل بیشتر در ارتباط با عوامل عینی و ذهنی سطح خرد مورد تحلیل قرار گیرند. بنابراین می‌توان این منابع را از لحاظ مبین مورد نظر در تحلیل مسائل زنان به دو دسته خرد عینی‌گرا و خرد ذهنی‌گرا تقسیم نمود.

منابع خرد عینی‌گرا را از لحاظ مبین مورد توجه در تحلیل مسائل زنان به دو دسته تقسیم می‌شوند. یک دسته منابعی که در آنها در تحلیل نابرابری‌های جنسیتی روی عوامل زیستی - روانی و دسته دیگر منابعی که روی عوامل عینی - اجتماعی در سطح خرد یا میانی تاکید

کرده‌اند. زهره خسروی در کتاب *مبانی روان‌شناختی جنسیت در ارتباط با تحلیل روان‌شناختی نابرابری‌های جنسیتی* به دو دیدگاه حداکثری و حداقلی اشاره کرده است که اولی نابرابری‌های جنسیتی را در ارتباط با تفاوت‌های جنسی معنی‌دار و دومی آن را غیر معنی‌دار و قابل اغماض می‌داند (۱۳۸۲).

ریچارد همر تحت تاثیر دیدگاه حداکثری سعی کرده است تفاوت ارزش‌های سیاسی مردان و زنان را با تفاوت‌های زیستی - روانی فی مابین آنها توجیه و گرایش سیاسی زنان و میزان مشارکت زنان در جنبش‌های رهایی بخش را ضعیف و کم‌رنگ جلوه دهد (۱۹۹۷). امروز علاوه بر دیدگاه‌های روان‌شناسی فردی یارفتارگرا که روی عوامل زیستی - روانی تاکید دارند، بیشتر به دیدگاه‌های روان‌شناسی اجتماعی توجه می‌شود که سعی دارد در تحلیل کنش‌های افراد بر شرایط، عوامل اجتماعی و ویژگی‌های ذهنی و شخصیتی افراد که جنبه اکتسابی دارند توجه نمایند.

رحیمی نژاد و قاضیان در تحلیل تمایل زنان به باروری علاوه بر توجه به متغیرهای سطح تحصیلات، وضعیت اشتغال و میزان اقتدار زنان در خانواده به میزان رشد خردگرایی و تمایل زنان به برقراری تعادل جنسیتی فرزندان در خانواده اشاره می‌کنند که مورد اخیر ناشی از پذیرش تبعیض جنسیتی و گرایش به داشتن فرزند پسر است. این امر تحت تاثیر القاء باورها و ارزش‌های پدرسالانه حاکم بر فضای فکری و فرهنگی خانواده صورت می‌گیرد (۷۳ و ۷۵). جلیل‌وند، نیکجو و شهریاری هم در تحلیل نگرش زنان روی عوامل عینی در سطح خرد تاکید کرده‌اند. جلیل‌وند نگرش دختران و مادران را به ارزش‌های اجتماعی از جمله ارزش تحصیل و اشتغال متفاوت می‌داند و دختران را در مقایسه با مادران دارای گرایش مثبت‌تری نسبت به تحصیل، کار و تعامل بین دختر و پسر یافته است (۱۳۷۵). نیکجو نیز نگرش دختران نسبت به نقش اجتماعی خود را تابع پایگاه اجتماعی والدین به ویژه پدر و تاثیر پدر بر روی دختر می‌داند که ناشی از فضای پدرسالاری حاکم بر خانواده است (۱۳۷۷). شهریاری هم نگرش مردان به اشتغال زنان را تابع پایگاه اجتماعی آنان می‌داند، به طوری که با ارتقاء پایگاه اجتماعی آنان نگرش آنان هم نسبت به اشتغال زنان مثبت‌تر می‌شود (۱۳۷۷). لقمانیان هم ضمن توجه به اثرات نگرش مردان نسبت به زنان، نگرش خود زنان را هم مؤثر می‌داند. او معتقد است که برخی از زنان بر اساس پنداشتی که از خود و برداشتی که از مردان دارند سعی می‌کنند بر اساس انتظارات مردان عمل نمایند و بدین ترتیب خود در بازتولید نابرابری‌های جنسیتی مؤثر واقع می‌شوند (۱۳۷۷). *نجم عراقی و شیرین عبادی هم در طرح مسائل اساسی*



زنان ضمن تاکید بر تبعیض‌ها و نابرابری‌های جنسیتی سعی کرده‌اند مسأله نابرابری‌ها را بیشتر در ارتباط با عوامل ذهنی و شخصیتی غالب در نزد زنان مورد تحلیل قرار دهند. نجم عراقی اساسی‌ترین مسأله زنان را تبعیض جنسیتی می‌داند. او معتقد است که زنان یک دوم جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند ولی یک‌صدم (یک صدم) دارایی جهان را مالک‌اند. حدود یک چهارم آنان از همسران خود کتک می‌خورند. بسیار از آنان حق رای ندارند و سالانه نیم میلیون نفر از آنان با بیماری‌های ناشی از باروری و درد زایمان جان خود را از دست می‌دهند. او راه حل این مسأله را در تغییرات فکری زنان و آمادگی آنان برای مبارزه علیه نابرابری‌ها و مشارکت در جنبش‌های فمینیستی می‌داند (۱۳۷۶). شیرین عبادی هم در تحلیل مسأله نابرابری‌های جنسیتی روی طرز فکر و شیوه اندیشه زنان تاکید ورزیده و برای زدایش تفکر مرد سالارانه حاکم بر اذهان و اعمال و نظام حقوقی کشور کار فرهنگی در جهت اصلاح فکر و اندیشه زنان و مردان را ضروری می‌داند (۱۳۷۶). لاریزاگرونیگ نیز باتاکید بر نقش ارزش‌های فمینیستی در روابط عمومی، ترویج ارزش‌های فمینیستی نظیر احترام و توجه به زنان، مودت، مهربانی، عدالت و برابری و دیگر دوستی رادر اصلاح تعاملات بین زنان و مردان و ارتقاء میزان آمادگی آنان برای عمل در جهت کاهش نابرابری‌های جنسیتی مفید و مؤثر می‌داند (۱۳۷۹).

در نتیجه‌گیری از منابع عام سطح خرد می‌توان گفت که مسأله تبعیض و نابرابری‌های جنسیتی از تفاوت‌های طبیعی یا زیست‌شناختی متمایز گردیده است. با اینکه رابطه بین این دو را نمی‌توان انکار کرد ولی سهم عوامل زیستی - روانی در تعیین نابرابری‌های جنسیتی از لحاظ علمی روشن نشده است. اکثریت صاحب‌نظران بدون اینکه این رابطه را نفی کنند بر روی نقش عوامل هنجاری (ساختارهای جامعه و پایگاه و نقش افراد) و عوامل ذهنی - نمادی یعنی باورها، ارزش‌ها و گرایش‌ها یا نظام شخصیتی افراد تاکید دارند که اغلب از طریق تعامل فرد با اعضای خانواده، همسالان و جامعه بزرگتر در فرایند اجتماعی شدن درونی می‌شوند. این عوامل از طریق کنش‌های افراد در تغییر یا تثبیت و نهادینه سازی وضعیت نابرابری‌های جنسیتی مؤثراند. بنابراین در منابع سطح کلان ایجاد تغییرات ساختاری در پایگاه و نقش زنان و در منابع خرد تغییر باورها، ارزش‌ها و گرایش‌های افراد مورد توجه قرار گرفته است. در ارزیابی این منابع باید اضافه شود که به هر حال بخشی از واقعیت نابرابری‌های جنسیتی در این منابع توصیف و تحلیل شده‌اند و پیشنهادهایی هم در جهت تقلیل آن ارائه شده است ولی اغلب این بحث‌ها پراکنده و فاقد انسجام نظری و پشتوانه تجربی منظم‌اند. بنابراین نمی‌توان با

رجوع به آنها تصویر روشنی از وضعیت نابرابری‌های جنسیتی در ایران و سهم این دسته از عوامل را در تبیین تغییرات آن به دست آورد.

### ۳-۱-۳. منابع عام تلفیقی

مسئله تبعیض و نابرابری‌های جنسیتی اصلی‌ترین موضوع مورد توجه در اکثر منابع عام تلفیقی است. در این منابع سعی شده است مسئله نابرابری‌های جنسیتی با تلفیقی از عوامل سطوح خرد و کلان مورد تحلیل قرار گیرد (توسلی، ۱۳۷۶؛ اتحادیه، ۱۳۷۶؛ مطیع، ۱۳۷۸؛ علوی تبار، ۱۳۷۶؛ کار، ۱۳۷۶ و شادی‌طلب، ۱۳۷۶). غلامعباس توسلی در بحث از مسائل اساسی زنان، مسئله نابرابری‌های جنسیتی را مطرح کرده است. او در تحلیل این مسئله به عوامل تاریخی، ساختاری و فکری اشاره کرده و باورها و موقعیت و نقش فعلی زنان را نیز مؤثر دانسته است. توسلی تحقق حقوق شهروندی را موکول به همکاری زنان و مردان در تقسیم وظایف خانگی و برون‌خانگی می‌داند (۱۳۷۶). منصوره اتحادیه هم ضمن طرح نابرابری‌های جنسیتی به عنوان اصلی‌ترین مسئله زنان در تحلیل آن به ساختار جامعه مرد سالار، حقوق و قوانین، باورها و غیره اشاره کرده است. او برای مقابله با مسئله نابرابری‌ها اصلاح قوانین، ایجاد فرصت‌های اشتغال و بسط آموزش و مهارت‌ها در بین زنان را لازم می‌داند (۱۳۷۶). ناهید مطیع هم بیشتر روی نابرابری حق و تکلیف زن و مرد در خانواده تاکید کرده و فرایند اجتماعی شدن در خانواده، پایگاه اجتماعی زنان و سطح آگاهی آنان را در تغییر یا تثبیت این نابرابری‌ها مؤثر می‌داند (۱۳۷۶). علیرضا علوی تبار استبداد ایرانی و نگرش‌های سستی را در نابرابری‌های جنسیتی مؤثر می‌داند. او علاوه بر تبعیض حقوقی بین زنان و مردان، وابستگی اقتصادی زنان به مردان و وضعیت استقلال مالی و سیاسی آنان را نیز مهم شمرده و حل مسئله را در گرو توسعه همه جانبه جامعه ایرانی می‌داند (۱۳۷۶).

مهرانگیز کار، نظام حقوقی موجود و نگرش نخبگان حاکم و حاکمیت فقه سستی را بازتولیدکننده نابرابری‌های جنسیتی موجود دانسته و بنابراین تحول در حقوق و قوانین و گفتگو در باب نابرابری‌های جنسیتی را ضروری می‌داند (۱۳۷۶). ژاله شادی طلب نیز به مردسالاری در جامعه و فرهنگ ایرانی اشاره می‌کند که مانع مشارکت اقتصادی زنان و برخورداری آنان از حقوق شهروندی می‌شود. او برای حل این مسئله بازنگری قوانین و زدایش فرهنگ تبعیض و نابرابری جنسیتی را ضروری می‌داند (۱۳۷۶).

در جمع‌بندی نتایج حاصل از مرور این دسته از منابع از لحاظ نظری این نکته مثبت دیده می‌شود که صاحبان این نوع آثار سعی کرده‌اند در تحلیل مسئله مورد توجه خود یعنی تبعیض



و نابرابری‌های جنسیتی، هم به عوامل سطح کلان و هم به عوامل سطح خرد توجه نمایند. ولی از لحاظ روش‌شناسی و پشتوانه تجربی کار عمده‌ای صورت نگرفته است. اغلب بحث‌ها به صورت نظری و غیر منسجم و بدون پشتوانه تجربی ارائه شده است. پیشنهادهای ارائه شده هم به تبع مسائل فوق کلی و انتزاعی‌اند.

### ۲-۲. منابع خاص

منظور از منابع خاص مجموعه آثاریست که در آنها مشارکت و نقش اجتماعی زنان از جمله مشارکت مدنی زنان، اصلی‌ترین موضوع مورد بحث و بررسی است. منابع خاص هم بر حسب مبین اصلی مورد توجه در تحلیل مشارکت اجتماعی زنان به سه دسته کلان، خرد و تلفیقی به شرح زیر تقسیم شده‌اند:

#### ۲-۲-۱. منابع خاص سطح کلان

در این دسته از منابع مشارکت اجتماعی زنان توصیف و در ارتباط با شرایط و عوامل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی سطح کلان مورد تحلیل قرار گرفته است. برخی از منابع این دسته روی بعد فرهنگی مشارکت زنان تاکید نموده و تحول مفهوم مشارکت و نقش اجتماعی زنان را در سطح جهانی و در ایران مورد مطالعه قرار داده‌اند. خسرو باقری در کتاب **مبانی فلسفی فمینیسم جنبش اجتماعی - سیاسی زنان برای مشارکت در تعیین سرنوشت خویش** و دستیابی به برابری جنسیتی را در طی سه مرحله یاسه موج مورد توجه قرار داده است. موج اول که از رنسانس آغاز و تا قرن ۱۹ تداوم داشته است، مفهوم انسانیت و برابری بر اساس تشابه پذیری و به عنوان یک اصل عام (از دیدگاه مدرنیته) مطرح شده است. در موج دوم که از قرن ۱۹ تا قرن بیستم ادامه داشته زن محوری و تاکید بر تفاوت‌ها (از دیدگاه پسامدرنیته) مورد توجه قرار گرفته و سرانجام در موج سوم یعنی با آغاز قرن بیست و یکم ایده «تفاوت ولی برابر» یعنی ترکیب دو موج قبلی (مدرنیته و پسامدرنیته) در قالب طرح تواناسازی زنان برای مشارکت جمعی عام در تعیین سرنوشت خویش مطرح گردیده است (۱۳۸۲). نیره توحیدی هم در بررسی بازتاب امواج فمینیستی در ایران نشان داده است که چگونه بعد از انقلاب ۱۳۵۷ رهبران جمهوری اسلامی با ایده صدور انقلاب سعی داشتند تصویر منحصر به فردی از زن مسلمان ارائه نمایند. ولی به زودی متوجه واقعیت‌های زنان مسلمان در خاورمیانه شدند و عمل‌گرایی و توجه به واقعیت‌ها را پیشه کردند و پس از آنکه با پدیده سکولاریسم روبرو گردیدند سعی کردند با تلفیق عناصر عام جهانی و ویژگی‌های

فرهنگی - اجتماعی ایران و اسلام مسأله نابرابری جنسیتی و موضوع مشارکت اجتماعی زنان را بازنگری نمایند (۱۳۸۲). نورعبدالله دوماتو هم در مقاله ای با عنوان مشارکت و حکومت در عربستان، زنان عربستانی را نماد مذهب مورد حمایت حکومت می‌داند. بنابراین حکومت برای حفظ منافع خود سعی دارد زنان را در قالب تفسیر خاص خود از مذهب در درون خانه و جدای از کار بیرون از خانه نگهدارد و مصالح عام زنان را فدای منافع خاص خود نماید. او معتقد است که اعمال این نوع سیاست‌ها و محدودیت‌ها در مورد زنان با شرایط امروزی جهان سازگاری ندارد و قابل دوام هم نیست. بنابراین دولت عربستان مجبور خواهد شد که آن راه چه زودتر مورد بازنگری قرار دهد (۱۳۸۰). پاتنام در کتاب *دموکراسی و سنت‌های مدنی* مشارکت مدنی زنان را تابع فرهنگ و سنت‌های مدنی جوامع می‌داند. او معتقد است که دموکراسی حقیقی بدون مشارکت مردم اعم از زن و مرد و مشارکت حقیقی مردم هم بدون نهادهای مدنی عملی نیست. بنابراین برای ارتقاء مشارکت مدنی زنان ایجاد و تقویت نهادهای مدنی ضروریست (۱۳۸۰) در بعد سیاسی هم محمدی اصل در کتاب *جنسیت و مشارکت سیاسی* نقش سیاسی زنان را از لحاظ سهم از مدیران دولتی، نمایندگان مجلس و مشاغل سطوح بالا را ناچیز می‌داند. او معتقد است که بین نقش و سهم زنان (هزینه و پاداش) در ایران تناسب وجود ندارد. این نابرابری‌ها که خصلتی جنسیتی دارد از طریق اعمال قدرت و القاء نوعی انضباط شخصیتی، مشروع و توجیه پذیر ارائه می‌شود. این امر مانع فعال شدن شکاف نسلی در بخش‌های سنتی جامعه می‌شود. ولی در بخش‌های غیر سنتی و تحت تاثیر فمینیسم اسلامی اصلاح طلب و فمینیسم سکولار این شکاف نسلی فعال می‌شود و راه را برای مشارکت سیاسی هر چه بیشتر زنان باز خواهد کرد (۱۳۸۲: ۱۸۲).

در بعد اقتصادی هم مشارکت اجتماعی زنان بیشتر از دیدگاه نوسازی با الگوی سوسیالیسم و لیبرالیسم مورد توجه قرار گرفته است. افشارنیا، رهایی زن را درگرو تکامل نیروهای مولد و تحول روابط تولیدی و آزادی نیروی کار زن از وابستگی به امور خانگی و مشارکت فعال او در فرایند تولید و کسب استقلال اقتصادی می‌داند (۱۳۵۷). طاهری هم فمینیسم لیبرال را یک آرمان فراطبقاتی محدود به نظام سرمایه‌داری دانسته و رفع نابرابری‌های جنسیتی را بر اساس فمینیسم مارکسیستی موکول به مبارزه طبقاتی و در هم شکستن ماشین سیاسی و روابط طبقاتی موجود در جوامع سرمایه‌داری و ماقبل سرمایه‌داری و حرکت در جهت تحقق نظام سوسیالیسم می‌داند (۱۳۷۹). ➔ ✕



جمشید بهنام، نقش اجتماعی زنان را در ارتباط با ساختار خانواده و نظام خویشاوندی مورد توجه قرار داده است. او معتقد است که تحت تاثیر نفوذ فرهنگ و تمدن غربی، اصلاحات ارضی، بسط، و منابع گسترش شهرنشینی زمینه برای زوال ساختار سنتی پدرسالارانه و شکل‌گیری خانواده هسته‌ای، کسب تخصص و مهارت زنان و مردان و مشارکت آنان در فرایند توسعه جامعه پدید می‌آید (۱۳۵۶). سهیلا علیرضائزاد در بررسی تاثیر ورود فناوری‌های نوین به روستاهای گیلان به این نتیجه رسیده است که این امر به کاهش حجم کار زنان و خارج کردن زنان فاقد تخصص و مهارت از گردونه فعالیت‌های تولیدی خارج از منزل منجر می‌شود (۱۳۷۳).<sup>۱</sup> خانگی هم در بررسی موانع ساختاری مشارکت زنان در ایران به تفاوت شرایط اقتصادی بین ایران و جوامع غربی از لحاظ عدم تحقق انقلاب صنعتی در ایران و تداوم تجارت و دلالی و اتکاء دولت به درآمد نفت اشاره کرده که با کسب درآمد از طریق غیرصنعتی و غیرتولیدی نسبت به اشتغال و کار زنان احساس نیاز نمی‌شود، در حالی که دلایل توجیهی اشتغال زنان محدود به عوامل اقتصادی آن نیست (۱۳۷۴). در سه منبع فوق به نقش صنعت گستری در جداسازی محل کار و محل زندگی و کار بیرون از خانه و درون خانه و محدود کردن کار زنان به درون خانه و نقش انقلاب الکترونیکی و انقلاب اطلاعاتی در ایجاد فرصت‌های شغلی مناسب برای زنان و از میان برداشتن فاصله مکانی بین محل کار و محل زندگی توجه نشده است.<sup>۲</sup>

در جمع‌بندی نتایج مرور منابع فوق به این نکته قوت می‌توان اشاره کرده که صاحبان این منابع توانسته‌اند به طرح مسأله زنان و وضعیت مشارکت اجتماعی آنان بپردازند. برخی از موانع آن را در ابعاد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در سطح کلان بشناسند و بر اساس آنها پیشنهادهایی برای ارتقاء مشارکت اجتماعی زنان ارائه نمایند. ولی این دسته از منابع هم نظیر منابع عام از فقر نظری و روش‌شناسی و به تبع آن ضعف اعتبار علمی و ارزش عملی رنج می‌برند.

#### ۲-۲-۲. منابع خاص سطح خرد

در منابع خاص سطح خرد مشارکت اجتماعی زنان صریح یا ضمنی توصیف و در ارتباط با عوامل خرد عینی و یا ذهنی مورد تحلیل قرار گرفته است.<sup>۳</sup> شمس السادات زاهدی در بررسی موقعیت زنان دانشگاهی به این نتیجه رسیده است که دو سوم آنان شیوه رفتار با زنان و نحوه توزیع امکانات بین زنان و مردان دانشگاهی راتبعیض آمیز و فرصت مشارکت و ایفای نقش و توزیع وظایف و مسئولیت‌ها را نابرابر می‌دانند. او جهت‌گیری‌های جنسیتی را عامل این گونه

برخوردهای تبعیض آمیز می‌داند و برای مقابله با آنها ایجاد تشکلات صنفی و مشارکت مدنی را مورد توجه و تاکید خاص قرار می‌دهد (۱۳۷۳). ژاله شادی طلب هم در بررسی دیدگاه مردان نسبت به کار زنان چنین نتیجه گرفته است که علیرغم مشارکت فعال و مولد زنان در خانه، مزرعه و صنایع دستی، مردان برای کار و فعالیت آنان ارزش قابل توجهی قائل نیستند. و بنابراین مردان باید به کار و فعالیت زنان بهای بیشتری بدهند (۱۳۷۵). مرکز افکار سنجی دانشجویان (جهاد دانشگاهی) در بررسی نگرش مردم نسبت به زنان گزارش داده است که ۷۵ درصد مردم تهران تحصیل را برای زنان ضروری می‌دانند و اشتغال زنان را همانند اشتغال مردان مهم می‌شمارند. بیش از نیمی از مردم تهران خواهان مشارکت زنان و مردان در تصمیم‌گیری راجع به امور جامعه هستند و ۷۰ درصد طرفدار مشارکت سیاسی زنانند ولی هنوز بیش از نیمی از مردم با کار بیرون از خانه زنان مخالفاند (۱۳۸۱).

آزاد ارمکی و غلامرضا غفاری هم در بررسی نگرش نسلی به زن در ایران به این نتیجه رسیده‌اند که جوانان نسبت به میانسالان و جوانان و میانسالان نسبت به سالخوردگان و شهرنشینان در مقایسه با روستائیان، نسبت به تحصیل زنان و تقسیم وظایف بین زنان و مردان بر اساس تخصص و شایسته‌سالاری گرایش مثبت‌تری دارند (۱۳۸۱). مهسان بهنود هم در بررسی نوع روابط بین همسران در محیط خانواده (دموکراتیک - غیردموکراتیک) دریافته است که ۲۰ درصد روابط بین زنان و مردان قیّم‌مابانه، ۱۱ درصد دموکراتیک و ۶۹ درصد بینابین است. وی جهت‌گیری جنسیتی (تبعیض آمیز - برابری طلب) و جهت‌گیری دینی (بنیادگرایی - سکولار) و پایگاه اجتماعی (تحصیل و شغل) را در نوع تعاملات بین زنان و مردان در خانواده و به تبع آن شیوه مشارکت در جامعه را مؤثر دانسته و لذا اصلاح این نوع جهت‌گیری‌ها را در ارتقاء تعاملات غیرجنسیتی و مشارکت‌های مدنی زنان ضروری می‌داند (۱۳۸۲).

در منابع خاص سطح خرد، بیشتر الگوی کنش‌های زنان و مردان مورد توجه واقع شده است. در این منابع تفاوت بین الگوهای رفتاری در ارتباط با عوامل خرد عینی نظیر پایگاه اجتماعی و یا عوامل خرد ذهنی نظیر باورها، ارزش‌ها و نگرش‌های افراد تحلیل شده و برای تسهیل مشارکت اجتماعی مردان و زنان، تقویت پایگاه اجتماعی زنان و اصلاح جهت‌گیری‌های جنسیتی مردان و زنان مورد تاکید قرار گرفته است. → ✕

### ۳-۲-۲. منابع خاص تلفیقی

در منابع تلفیقی موضوع مشارکت زنان به طور عام و یا به طور خاص در هر یک از حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و هم در بخش‌های رسمی، غیررسمی و مدنی مورد



توجه قرار گرفته است. صاحبان این منابع سعی کرده‌اند در تحلیل مشارکت زنان ترکیبی از عوامل سطوح خرد، میانی و کلان را مورد توجه قرار دهند.

زنجانی‌زاده، در بحث از مشارکت زنان به طور عام به محدودیت دسترسی زنان به امر آموزش و کسب مهارت لازم برای اشتغال، محدودیت طیف انتخاب شغل و مزاحمت‌های جنسی در محل کار اشاره کرده است. او در تحلیل مشارکت زنان، موانع فرهنگی به ویژه نگرش‌های جنسیتی و سنتی مردان، کارفرمایان و خود زنان و موقعیت نابرابر زنان را مطرح کرده و ضرورت مقابله با نگرش‌های منفی مربوط به مشارکت زنان، اصلاح نظام آموزشی، همکاری مردان و زنان در خانه و ایجاد امنیت لازم در محیط کار زنان را مورد تأکید قرار داده است (۱۳۷۲). سفیری نیز مشارکت زنان را قرین توسعه اقتصادی دانسته و ضرورت مقابله با موانع ذهنی و عینی مشارکت زنان را مطرح کرده است (۱۳۷۳). فخرایی نیز مشارکت اجتماعی زنان را در ارتباط با متغیرهای الگویی پارسنز مورد مطالعه قرار داده و به این نتیجه رسیده است که با بسط عام‌گرایی، فعال‌گرایی، خردگرایی و شایسته‌سالاری در جامعه مشارکت اجتماعی زنان نیز بیشتر می‌شود. او با توجه به دیدگاه تلفیقی پارسنز نوسازی فردی و اجتماعی یا توسعه همه جانبه را قرین ارتقاء مشارکت اجتماعی زنان می‌داند (۱۷۸).

مشارکت اقتصادی زنان در ایران هم مورد توجه قرار گرفته است. جلیل‌وند بسط مشارکت اقتصادی زنان را در ارتباط با میزان آگاهی اجتماعی افراد، طرز تلقی مردان از کار زنان، شغل همسر و وضعیت اقتصادی خانواده بررسی کرده و پیشنهاد نموده است که در جهت ارتقاء مشارکت اقتصادی زنان، خودباوری زنان، بکارگیری فناوری‌های نوین در امور اقتصادی، بسط مراکز آموزش فنی و حرفه‌ای برای زنان و ایجاد مراکز نگهداری از فرزندان زنان شاغل مورد توجه قرار گیرد (۱۳۷۷).

برخی نظیر فرنگیس کار و مجید موحد مشارکت سیاسی زنان در ایران را مورد توجه قرار داده‌اند. فرنگیس کار موانع ورود زنان ایرانی به حوزه‌های سیاسی از جمله رهبری، ریاست جمهوری، مجلس خبرگان، شورای نگهبان، ارتش، سپاه، دیوان عالی کشور، صدا و سیما و شورای امنیت ملی مورد توجه قرار داده و در تحلیل آن روی ساختار قدرت مردسالارانه، باورهای سنتی از جمله قرائت حکومتی از مذهب و ابهامات قانونی تأکید نموده است (۱۳۷۷). موحد هم مشارکت سیاسی را در رابطه با میزان تحصیلات، نظام قشربندی و نوع مشاغل زنان بررسی کرده و توجه به موانع فرهنگی و اجتماعی و تلاش در جهت رفع آنها را مورد تأکید قرار داده است (۱۳۸۲).